



## بررسی جامعه‌شناختی استعمار و امپراتوری؛ مطالعه تطبیقی نظریات نظام جهانی والرشتاین و امپراتوری هارت و نگری

سوسن طهماسبی<sup>۱</sup>، عبدالله ساجدی<sup>۲</sup>

۳۵

دوره ۹، شماره ۴، پیاپی ۳۵  
زمستان ۱۴۰۴

### مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:  
۱۴۰۴/۰۹/۲۹

تاریخ پذیرش:  
۱۴۰۴/۱۱/۰۶

صص: ۵۱-۲۵

شابا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸  
الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



### چکیده

مقاله به بررسی جامعه‌شناختی استعمار از منظر نظریات نظام جهانی و امپراتوری می‌پردازد. استعمار به عنوان سیاست بهره‌کشی قدرت‌های امپریالیستی از کشورهای توسعه‌نیافته، همواره نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری روابط نابرابر جهانی دارد. والرشتاین با طرح مفهوم نظام جهانی مدرن بر تقسیم کار بین‌المللی و جایگاه متفاوت کشورها تأکید می‌کند و نابرابری ساختاری را ویژگی پایدار سرمایه‌داری جهانی می‌داند. در مقابل، هارت و نگری با ارائه مفهوم امپراتوری بر این باورند که در عصر جهانی شدن، قدرت دیگر صرفاً در دولت-ملت‌ها متمرکز نیست، بلکه در شبکه‌های فراملی و نامکان‌ها توزیع شده است. مطالعه تطبیقی این دو نظریه نشان می‌دهد که هر دو بر روابط نامتقارن و وابستگی متقابل کشورها تأکید دارند، اما در سطح تحلیل و چشم‌انداز آینده متفاوت‌اند: والرشتاین پایان نظام سرمایه‌داری را محتمل می‌داند، در حالی که هارت و نگری ظهور شکل جدیدی از قدرت امپراتوری را برجسته می‌کنند. نتایج این پژوهش اهمیت توجه به امپریالیسم در قالب روابط جهانی را آشکار می‌سازد و می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری‌های کلان، طراحی راهبردهای توسعه و حمایت از جنبش‌های عدالت‌خواه در سطح بین‌الملل قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** امپریالیسم، استعمار، امپراتوری، نظام جهانی، مطالعه تطبیقی.

۱. استادیار جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

susantahmasebi@pnu.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

## ۱- مقدمه

استعمار عبارت است از سیاست دولت‌های امپریالیستی که هدفشان بهره‌کشی از کشورهای دیگر است. دولت امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها می‌شوند. قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار وجود داشته ولی در قرون اخیر، تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراتوری‌های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است. «امپریالیسم به نیروی سیاسی گسترده‌ای اطلاق می‌شود که کشوری بر کشور دیگر اعمال می‌کند. استعمار نیز شامل اشغال فیزیکی و کنترل سرزمین مردم دیگری است.» (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۴۰).

در جنگ جهانی اول و بعد از آن، اکثر نقاط جهان تحت استعمار کشورهای غربی قرار گرفتند. اکثریت این کشورها مثل ایالات متحده، بریتانیا، آلمان و فرانسه مهد جامعه‌شناسی بودند و بخش اعظم نظریه‌های اجتماعی توسط آنها شکل گرفت. با این حال اندیشمندان کلاسیکی چون وبر، دورکیم، اسپنسر و بسیاری دیگر از متقدمین جامعه‌شناسی به طور مستقیم به امپریالیسم و استعمار اشاره‌ای نکرده‌اند. اما «در طول قرن بیستم، مارکسیست‌ها و آنهایی که تجربه دست اولی از استعمار داشتند و به اندیشمندان اجتماعی پسااستعماری موسوم بودند، امپراتوری را به کانون تجربه نظری بدل کردند.» (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۳۸). کار اصلی این اندیشمندان، بسط اندیشه‌های مارکس در قالب نظریه امپریالیسم بود. «متفکران مارکسیست، جهان اجتماعی را متشکل از کشورهایی می‌دانند که بر سر منابع، بازارها و قدرت ملی با یکدیگر رقابت می‌کنند. از این منظر، امپریالیسم به منزله جزئی اجتناب ناپذیر از نظم جهانی به حساب می‌آید. بسیاری از متفکران به پویای جهان اجتماع و سیاست از منظر ایده جهانی شدن نظر می‌کنند.» (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۴۹-۳۴۸). تاکید این نوع مطالعات بر تعاملات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا بطور کلی روابط نابرابر استعماری بین دوول مختلف در سطح جهانی است. دو تا از مهمترین نظریه‌ها در حوزه استعمار و امپراتوری نظریه نظام جهانی<sup>۲</sup> امانوئل والرشتاین<sup>۳</sup> و نظریه امپراتوری<sup>۴</sup> مایکل هارت<sup>۵</sup> و آنتونیو نگری<sup>۶</sup> است. اهمیت

- 
- 1 - Seidman, S.
  - 2 - world-system perspective
  - 3 - Wallerstein, I.
  - 4 - Empire theory
  - 5 - Hardt, M.
  - 6 - Negri, A.

این مطالعات بیشتر عیان خواهد شد اگر بدانیم که نتایج آنها در بسیاری از علوم انسانی مورد کاربرد قرار می‌گیرد و بنیان بسیاری از مطالعات بعدی است. حرف اصلی هر دو این نظریه‌ها این است که در سطح جهانی تعدادی از کشورهای قدرتمند به استعمار سایر کشورها می‌پردازند و منافع حاصل از این استعمار را برای توسعه بیشتر و تقویت حاکمیت خود در سطح جهان به کار می‌گیرند. آنها روابط نامتقارن میان کشورها را برجسته می‌نمایند و تصور وجود یک جامعه مستقل و مجزا از سایر جوامع جهان را بیهوده می‌دانند.

پرداختن از منظری غیرجانبدارانه به روابط استعماری بین کشورها از اهمیت شایانی برخوردار است. بر مبنای چنین مطالعاتی می‌توان خط سیر تاریخ تحول جوامع را ترسیم کرده و بر اساس آن آینده کشورها و روابط بین آنها را جهت سیاستگذاری‌های کلان در سطح روابط بین‌الملل برای کشور و جامعه‌ای خاص پیش‌بینی کرد. جوامع بشری برای بهتر زیستن در جامعه جهانی و قرار گرفتن در موقعیتی مناسب، باید خود را به علم و دانش کافی در این زمینه مجهز کنند.

به نظر می‌رسد نظریه‌های نظام جهانی و امپراتوری اندیشمندان مورد مطالعه، در امتداد هم قرار می‌گیرند و درست از آنجا که والرشتاین در نظریه نظام جهانی، از پایان آن خبر می‌دهد، نقطه ظهور امپراطوری هارت و نگری است. بسیاری از نظریاتی که به مطالعه روابط جهانی می‌پردازند به این نوع نامکان‌ها، ناچیزها، نامردم‌ها و غیره اشاره دارند که در نتیجه جهانی شدن فزاینده اتفاق می‌افتند. برای بررسی این مدعا، ابتدا به بررسی نظریات مذکور پرداخته و در انتها به نقاط افتراق و اشتراک آنها و نتایج حاصل از این تطبیق اشاره می‌شود.

## ۲- پیدایش و رونق رویکرد نظام جهانی امانوئل والرشتاین

نظریه نظام جهانی بسط اندیشه‌های مارکس در قالب نظریه امپریالیسم است. به نظر مارکس هدف و دغدغه اصلی جامعه سرمایه‌داری کسب سود بیشتر بود. این سود زمانی از استعمار کارگران در درون مرزهای کشور به دست می‌آمد، ولی در مسیر رشد به سیستمی بین‌المللی مبدل می‌شود که در آن کشورهای قدرتمند و صاحبان ثروت بر کشورهای فقیر حکمرانی می‌کنند. بنابراین امپریالیسم نتیجه طبیعی سرمایه‌داری تلقی می‌شود.

والرشتاین معتقد است هنگامی که به نظر می‌رسد نظریه‌ای دیگر عملکرد اجتماعی مناسبی ندارد، دانشمندان اعتبار فکری آن را زیر سوال می‌برند. به محض اینکه که توانایی نظریه نوگرایی برای توضیح واقعیت‌های موجود اجتماعی کمتر گردیده و مورد نقدهای بسیار قرار گرفت، دستیابی به چارچوب نظری جایگزینی برای توضیح وضعیت جوامع مطمع نظر قرار گرفت. والرشتاین بهترین نظریه جایگزین را نظریه نظام اقتصاد جهانی می‌داندست (والرشتاین، ۲۰۱۰: ۱۶۹). وی آغاز شکل‌گیری نظام جهانی مدرن را در قرن شانزدهم تعیین کرد. منظور از مفهوم نظام، کلیتی از نظر زمانی و مکانی مشخص است که قانون خاص خود را دارد و واحدی با تنها یک تقسیم کار و نظام‌های فرهنگی بسیار است. در این نظام مناطقی با سطوح توسعه متفاوت مانند متروپل‌ها و مراکز، حاشیه‌ها و مناطق نیمه‌حاشیه‌ای وجود دارد. مناسبات کاری و شکل تصاحب تولید اضافی تعیین‌کننده جایگاه یک کشور در نظام جهانی است (کسلر، ۱۳۹۸: ۲۳۱).

سرمایه‌داری از ابتدای پیدایش در اروپای قرن شانزدهم، نظامی جهانی بوده و تضاد میان کشورها نیروی محرک آن است. اگرچه والرشتاین اذعان می‌دارد که جنبش‌هایی ظاهر شده‌اند که اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند، اما اعتقاد به فروپاشی این نظام در آینده نزدیک ندارد. زیرا جنبش‌ها با قدرت استعماری مبارزه می‌کردند نه با سلطه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری. بعلاوه احساس شدید ملی‌گرایی آنها، غالباً مانع از شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی می‌شود که مبارزه موثر با کشورهای هژمونیک را ممکن سازد (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۴۳-۳۴۰). به نظر او در نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد ظهور حرکت‌های ضدسیستمی هستیم که دو نوع اصلی آنها شامل جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های ملی‌گرایانه و همچنین انواع کم‌اهمیت‌تری مانند جنبش‌های زنان و جنبش‌های قومی، نژادی و مذهبی است. این جنبش‌های ضدسیستمی در تلاش بودند تا یک نظام تاریخی دموکراتیک‌تر و برابرتر از سیستم موجود را به وجود آورند. والرشتاین معتقد است از آنجا که نظام اقتصاد جهانی روابط نابرابرانه‌ای در بین کشورهای جهان ایجاد نموده که منجر به سیطره کشورهای توسعه‌یافته بر سایر کشورها شده است، همواره مورد اعتراض از جانب جنبش‌های مختلف قرار می‌گیرند.

والرشتاین واحد تحلیلی را برگزید که شباهتی با آنچه که بیشتر متفکران مارکسی برگزیدند، نداشت. او به بررسی موجودیت اقتصادی گسترده‌ای پرداخت که تقسیم کارش به مرزهای سیاسی یا فرهنگی محاط نمی‌شود. از نظر او این نظام به وسیله انواعی از نیروها که در تنش ذاتی با یکدیگرند، منسجم می‌ماند. این نیروها همواره پتانسیلی دارند که می‌توانند باعث فروپاشی نظام شوند (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۱۴). سازوکارهای تاثیرگذار بر صعود و سقوط کشوری در نظام جهانی علتی مشخص ندارد. درجه کالایی شدن، میزان تنوع در ساختارهای تولید، بزرگی حاکمیت دموکراتیک یا فردسالار از عوامل ساختاری مهمی هستند که بر تعیین جایگاه دولت‌ها و مناطق در نظام جهانی تاثیر دارند (کسلر، ۱۳۹۸: ۲۳۴). وی بر خلاف دیگر نظریه‌پردازان جهانی شدن، معتقد است که تنها یک نظام جهانی نو در جهان وجود دارد. او شبکه‌های اقتصادی قبل از ۱۵۰۰ را امپراتوری‌های جهانی می‌داند نه اقتصادهای جهانی (رودومتف، ۱۳۸۱).

والرشتاین تقسیم کار در این نظام جهانی را اینگونه مطرح می‌کند؛ منطقه جغرافیایی هسته‌ای، منطقه‌ای است که بر اقتصاد جهانی تسلط دارد و بقیه نظام را استثمار می‌کند. منطقه پیرامونی مواد خام را برای منطقه هسته‌ای فراهم می‌کند و به سختی استثمار می‌شود. منطقه نیمه‌پیرامونی یک مقوله حدوسط است و مناطقی را که در حدفاصل استثمار کردن و استثمار شدن قرار دارند، در برمی‌گیرد. وی برای پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری سه چیز را ضروری می‌داند که عبارتند از:

- ۱- گسترش جغرافیایی که ناشی از عمل گروهی از مردم بر وفق منافع فوریشان است.
- ۲- تقسیم کار جهانی در بخش‌های گوناگون نظام جهانی سرمایه‌داری که هر یک در کارکردهای خاصی تخصص یافته‌اند.

۳- توسعه دولت‌های هسته‌ای که به عنوان بخش سیاسی جهانی ظهور می‌کنند (ریتزر، ۱۳۸۷: ۲۵۱-۲۴۹).

به نظر والرشتاین ساختار سیاسی بین‌المللی، محصول روینایی از رقابت درونی نظام سرمایه‌داری است که برای شکل‌گیری و تداوم و بقای نظام سرمایه‌داری لازم است. سرمایه‌دارها مایلند از دولت‌ها به عنوان ابزار استفاده کنند تا قدرت رقابت آنها را در صحنه نظام سرمایه‌داری جهانی بالا ببرند. غلبه

1 - Ritzer, G.  
2 - Rodomotev, V.

نظام سرمایه‌داری ناشی از کنش و واکنش بین کشورهای مرکز و پیرامون در بازار جهانی است که عملاً موجب تحکیم، تعمیق و نهادینه شدن این تفاوت‌ها بین این دو دسته از کشورها می‌شود. نکته اینجاست که نهادینه شدن تفاوت‌ها، چنان عمیق می‌شود که در درازمدت هم تغییرپذیر نیست. به نظر والرشتاین نابرابری اصل اساسی و نیروی محرک نظام جهانی است. به نظر او حتی به لحاظ نظری توسعه همزمان همه دولت‌ها میسر نیست، زیرا شکاف فزاینده، مکانیزم همیشگی عملکرد اقتصاد جهانی است. در فرایند ادغام کشورها در اقتصاد جهانی، کشورهایی که مقاومت بیشتری می‌کنند به همان اندازه آسیب‌پذیرتر از سایر کشورها می‌باشند و آن کشورهایی که اصلاحات ساختاری متناسب با اقتصاد جهانی به عمل آوردند، از موقعیت بهتری برخوردارند (ساعی، ۱۳۸۸).

نظام جهانی نظامی پویا است که به طور دائم خود را با نیازهای جدید تطبیق می‌دهد، مشکلات و کژکارکردهایی را که پیش می‌آید حل می‌کند و به تعادل مجدد می‌رسد. اما به نظر والرشتاین نظام جهانی مانند هر نظام ارگانیکی دیگری، روند کلی رو به زوالی را طی می‌کند. نظام سرانجام با بحران روبرو خواهد شد و با این بحران نابودی آن رقم می‌خورد و نظامی دیگر جایگزین آن می‌شود. نظام طی ۴۰۰ سال گذشته در حل مشکلات کوتاه‌مدت و میان‌مدت خود موفق بوده است. اما خود آن راه‌حل‌ها، تغییراتی در زیرساخت‌ها ایجاد کرده‌اند که مانعی در تعدیل‌های مداوم شده و درجه آزادی به تدریج فرو می‌پاشد. به پایان رسیدن این نظام فی‌نفسه نه خوب است و نه بد و همه چیز بستگی به این دارد که چه چیزی به جای آن ساخته می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۱-۱۸).

به نظر والرشتاین سه پرسش اساسی و پیچیده در ارتباط با نظام جهانی وجود دارد. اولین پرسش در مورد پیدایش آن است و اینکه چگونه اقتصاد جهانی قرن شانزدهم اروپا برخلاف نظام‌های قبلی تداوم طولانی پیدا کرد؟ پرسش دوم این است که؛ چنین نظامی پس از تلفیق چگونه کار می‌کند؟ و پرسش سوم این است که روندهای سکولار اساسی یک سیستم سرمایه‌داری چیست؟ بنابراین چه چیزی باعث سقوط نهایی آن به عنوان یک سیستم اجتماعی خواهد شد؟ به این سوالات نمی‌توان به سادگی پاسخ داد. اما به طور کلی می‌توان گفت پیدایش و تکوین نظام جهانی به دنبال انحطاط نظام فئودالی اروپا که توانایی خود را در جهش‌های بزرگ اقتصادی از دست داده است، به وقوع می‌پیوندد. این نظام جایگزین مناسبی برای آن بوده و می‌تواند به بازگرداندن درآمدها و سرمایه‌های کلان کشورهای حاکم هسته مرکزی کمک کند. گسترش

جغرافیایی، تا اوایل قرن بیستم تا حد زیادی به وقوع پیوسته است. اما جهان سرانجام به مجانبی نزدیک می‌شود که در آن زمان امکان حل بحران‌های اقتصادی در درون نظام جهانی تا حد زیادی از بین می‌رود و بدین ترتیب دوران بحران واقعی نظام جهانی آغاز می‌شود. پیشرفت‌های مداوم فناوری در اقتصاد سرمایه‌داری، امکاناتی را برای سازماندهی سیاسی تولیدکنندگان مستقیم که در دوره‌های قبلی ناشناخته بودند، ایجاد می‌کند. همه اینها زمینه‌های تغییر در نظام جهانی را فراهم می‌کند (والرشتاین، ۲۰۱۰: ۱۷۵-۱۷۳).

### ۱-۲- دولت‌ها در نظام جهانی

یکی از نقاط قوت نظریه نظام جهانی توجه آن به دولت است. دولت محصول اقتصاد جهانی است و این دو در عین حال در ارتباط با هم تعریف می‌شوند. به عقیده والرشتاین، دولت مدرن پاسخی است به فشارهای طبقه سرمایه‌دار برای تأمین نیازهایش. اما دولت مانند هر سازمانی از درجه‌ای از استقلال نسبت به آفرینندگانش برخوردار است. موقعیت دولت‌ها در مرکز و پیرامون نظام جهانی متفاوت است، که ناشی از نقش متفاوت آنها در اقتصاد جهانی است. در مرکز با توجه به ائتلاف نیروهایی که به دولت شکل می‌دهند، دولت قوی و منسجم است اما در پیرامون منافع متضادی وجود دارد که باعث می‌شود، ائتلاف پشتیبان دولت به سهولت شکل نگیرد. در میان دولت‌های پیرامون و مرکز، دولت‌های شبه پیرامون قرار دارند که وجود آنها یک عنصر ساختاری ضروری در اقتصاد جهانی محسوب می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۰). مهمترین فعالیت‌ها در کشورهای مرکز متمرکز است. سطح مهارت کارگران و دستمزد آنها بالاتر است و فعالیت‌های اقتصادی در آن متمرکز است. دولت‌های پیرامونی در آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی متمرکزند که سودآوری کمتری دارند. سطح دستمزد و مهارت در این مناطق پایین است. در ضمن سرمایه‌داران کشورهای پیرامون نیز ضعیف هستند. دولت‌های شبه پیرامونی در همه ابعاد، موقعیت بینابینی میان دولت‌های مرکز و پیرامون دارند.

جنبش‌هایی که علیه نظام جهانی اتفاق می‌افتد، موضع‌گیری‌های متفاوتی نسبت به دولت‌ها دارند. برخی از این جنبش‌ها همواره مخالف دولت‌ها بوده و سعی در اجتناب از آنها دارند. در مقابل برخی معتقد بودند از آنجا که دولت ابزار دست نظام حاکم است، نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. آنها در پی آن بودند تا ابتدا کنترل دولت را به دست گیرند و سپس جهان را متحول نمایند. جنبش‌های

ملی‌گرایانه جهانی را مشاهده می‌کنند که در آن دولت‌ها توسط یک قوم غالب داخلی یا نیروهای خارجی کنترل می‌شوند. آنها اولین قدم در راه پیروزی را به دست گرفتن قدرت دولتی می‌دانند. این نوع مبارزات به دنبال تشکیل دولت مجازی جهانی هستند، زیرا معتقدند تا زمانی که همه حرکت‌های ضد نظام جهانی خود را تابع یک دولت و جنبش واحد اصلی ندانند، نمی‌توان به هدف دست یافت. با اینحال اینکه آنها می‌توانند به قدرت دولتی برسند یا خیر، یک مساله اعتقادی است که عموماً در روابط واقعی درون سیستم جهانی مدرن، پایدار نمانده است (والرشتاین، ۲۰۱۴: ۱۶۱-۱۶۰).

## ۲-۲- عدالت در نظام جهانی

یکی از نکات مهم و مورد تاکید والرشتاین این است که رابطه نابرابر به عنوان ویژگی پایدار نظام باقی می‌ماند. ممکن است که جایگاه دولت‌ها به شکل منفرد در درون نظام جهانی تغییر پیدا کند، اما نمی‌توان انتظار داشت در شرایطی که اساساً کارکرد نظام مبتنی بر نابرابری است، دولت‌ها به مرور به هم شبیه شوند و مثلاً همگی خصوصیات کشورهای مرکز را پیدا کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۴). مطمئناً بر خلاف آنچه اندیشمندان اجتماعی لیبرال همواره استدلال می‌کنند، در نظام جهانی، نابرابری‌های بزرگ و عمیقی در توزیع منابع و ثروت‌ها، نسبت به امپراتوری‌های گذشته جهان وجود دارد. دلیل این امر مربوط به ثروت بسیاری است که در نتیجه پیشرفت زیاد تکنولوژی حاصل می‌شود و باید در سطح جهانی توزیع گردد. اما عموماً تکنیک‌های اداره و توزیع منابعی که توسط کشورهای هسته‌ای اعمال می‌شود، غیر عادلانه است (والرشتاین، ۲۰۱۰: ۱۷۳).

نظام جهانی برای والرشتاین بیشتر پدیده‌ای منفی می‌باشد تا مثبت. به همین دلیل، معتقد است ماهیت این نظام باید تغییر کند، زیرا این نظام از طریق مجموعه‌ای از مناسبات ساختاری ذاتی اقتصاد سرمایه‌داری، جلوی پیشرفت بسیاری از کشورهای جنوب و پیرامونی را گرفته است. وی با چشم‌اندازی مارکسیستی، کاستی‌هایی را برای فرایند ادغام و همگرایی جهانی شدن قائل است و در نهایت هم به نفع آن رای نمی‌دهد. از نظر والرشتاین، عدالت ذاتی جهانی شدن نیست و نمی‌توان از طریق ایجاد یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری واحد به آن دست یافت (آب نیکی، ۱۳۹۸: ۱۵). در این نظام، ساختار سیاسی فراگیری وجود دارد و تولید صرفاً برای سود انجام می‌شود؛ چون انگیزه اصلی، انباشت سود است. این نوع اقتصاد، ابعاد جهانی یافته است و کسانی که در راس نظام قرار دارند، همیشه می‌خواهند با ایجاد یک طبقه متوسط در میان خودشان و فرودستانی که در قاعده هرم هستند،

ثبات ایجاد کنند. ایجاد این ثبات باعث شده است تا اقتصاد جهانی سرمایه‌داری واحد، در عصر جهانی شدن بتواند جهان را به سه منطقه ساختاری تقسیم کند که نماد بی‌عدالتی در این فضا و عصر است. مرکز، ارزش مازاد را نه تنها از نیروی کار، بلکه از نواحی پیرامونی اقتصاد جهانی گرفته و تصاحب می‌کند. نیمه پیرامون نیز به منزله عامل توازن سیاسی عمل می‌کند. نواحی پیرامونی، زیر سلطه هیچگونه فرآیندی نیستند، ولی مناسبات اجتماعی آنها مستلزم بهره‌کشی کردن از نواحی پیرامونی و استثمار شدن از سوی نواحی مرکزی است (جونز، ۱۳۹۱: ۴۰-۳۹).

مجموعه‌ای از روابط مشترک، باعث وابستگی بیشتر کشورهای عقب‌مانده شده و نتوانسته آنها را به مسیری سوق دهد که با شاخصه‌های عدالت جهانی مطابقت داشته باشد. به نظر والرشتاین دولت‌هایی قدرتمندترند که رشد بازار را تعیین می‌کنند. به این ترتیب وابستگی و نابرابری همیشه باقی خواهد ماند. والرشتاین معتقد است که نمی‌توان تأثیرات منفی جهانی شدن در حوزه عدالت اجتماعی را از طریق نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری برطرف کرد و نباید نسبت به تقویت این نهادها برای بسط عدالت اجتماعی اهمیت قائل شد. والرشتاین برای مسئله عدالت در عصر جهانی شدن، نظریه‌ای خاص ارائه نمی‌دهد و فقط به جنبه‌های منفی جهان‌گرایی می‌پردازد (آب نیکی، ۱۳۹۸: ۱۸-۱۷). وی چاره‌ای جز جانشینی نظام متحول‌شده جهانی به جای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی برای بسط عدالت در عصر جهانی شدن نمی‌بیند. هرچند در عمل شرح دقیقی از آنچه باید جای وضعیت فعلی نابرابری را بگیرد، ارائه نداده است. به عنوان نمونه، والرشتاین خیلی در باب شیوه و نوع توزیع قدرت در ایجاد این نوع نابرابری به ویژه در ذیل حکومت‌های ناکارآمد، مقررات دست و پاگیر و فساد گسترده در جوامع توسعه‌نیافته در عصر جهانی شدن توضیح نمی‌دهد و یا بافتار گسترده‌تر اجتماعی- فرهنگی در ایجاد این نوع بی‌عدالتی در عصر جهانی شدن را در نظر نمی‌گیرد و رویکردی جبرگرایانه اتخاذ می‌کند، به گونه‌ای که نهادهای ملی به ظاهر مجزای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در عصر جهانی شدن را بخشی از یک نظام یکپارچه در نظر می‌گیرد (جونز، ۱۳۹۱).

### ۳-۲- اهمیت نظریه نظام جهانی در تحلیل استعمار جهانی در عصر حاضر

در چند سال گذشته به ندرت الگوی تبیینی و شیوه تحلیل خاصی از جامعه به اندازه مفهوم نظام جهانی والرشتاین انعکاس یافته است. تأثیر آثار والرشتاین در مکاتب اقتصادی غالب، تقریباً

ناچیز مانده، اما در علوم سیاسی، مطالعات توسعه و جامعه‌شناسی، بی‌شک با استقبال گسترده‌ای روبرو شده است. سه دهه پس از انتشار اثر اصلی او در سال ۱۹۷۴، نظریه نظام جهانی به رغم انتقادهای بسیار به برخی رویکردها، گزاره‌ها و نتایج خاص آن، یکی از موضوعات نسبتاً گسترده پژوهشی در سطح جهانی است. به ویژه اگر با بازنگری‌هایی در آن، کاستی‌هایش درباره فهم از دولت، نظریه کنش و ساختار اجتماعی، تحلیل‌های ضعیف از مناسبات داخلی جوامع و فرهنگ‌های منطقه‌ای برطرف شود (کسلر، ۱۳۹۸: ۲۵۴-۲۵۲).

به نظر والرشتاین با وجود اهمیت نظام جهانی در ۵۰۰ سال گذشته، با ظهور جنبش‌های ضدسیستم و بحران‌های ساختاری، جوامع مختلف بازده قابل قبولی از حضور در نظام جهانی نمی‌یابند و به دنبال گزینه‌های جایگزین خواهند بود. با وقوع بحران ساختاری، نظام آشفته می‌شود و دیگر نمی‌تواند به روال سنتی خود عمل کند. در این حالت دو راه جایگزین امکان وقوع می‌یابد. یا نظام کاملاً از بین رفته و نظامی دیگر جایگزین می‌شود. در این صورت شناختن نظام جایگزین، ذاتاً غیرممکن است. راه دیگر وقوع مبارزه سیاسی بزرگ در بین کشورهای نظام جهانی در انتخاب جایگزینی برای آن است. یعنی اگرچه نمی‌توان نتیجه نهایی را پیش‌بینی کرد اما می‌توان بر آن تاثیر گذاشت در این بحران سازش وجود ندارد. گروهی خواستار یک نظام غیرسرمایه‌داری هستند که دارای سطح بالایی از سلسله مراتب طبقاتی، استثمار و قطبی شدن بوده و از نظام کنونی بدتر است. گروهی دیگر به دنبال نظامی نسبتاً دموکراتیک و برابری طلبانه هستند. هرگز جهانی کاملاً برابر وجود نخواهد داشت و در این دنیای آشفته هر اقدام کوچکی، کل نظام را تحت تاثیر قرار می‌دهد (والرشتاین، ۲۰۱۴: ۱۷۲-۱۶۸).

انتقال از یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به یک دولت جهانی سوسیالیستی و تکمیل آن مدت زمان زیادی طول می‌کشد و از لحاظ نظری نتیجه دو روند سکولار است: فرسودگی احتمالی حدود گسترش ساختاری که برای حفظ دوام اقتصادی سیستم سرمایه‌داری لازم است و دیگری کاهش شکاف بین دو نوع اراده برای مبارزه با گروه‌های حاکم و تولیدکنندگان مستقیم در سطح جهانی (والرشتاین، ۲۰۱۰: ۱۷۶).

### ۳- نظریه امپراتوری هارت و نگری

مایکل هارت و آنتونیو نگری، پست‌مدرن شدن اقتصاد جهانی را تحلیل می‌کنند. آنها مدرنیته را به امپریالیسم ربط می‌دهند؛ خصیصه تعیین‌کننده ملت‌هایی در مرکز، که شماری از نواحی را در سرتاسر جهان، مخصوصاً به لحاظ اقتصادی کنترل و استثمار می‌کنند. در جنبش پست‌مدرن آنها این فرآیند را تحت عنوان امپراتوری مرکززدایی می‌کنند. بنابراین امپراتوری به مثابه واقعیتی پست‌مدرن تعریف می‌شود که در آن چنین سلطه‌ای وجود دارد، ولی بدون هیچ ملت واحدی در مرکز آن. به عبارت دیگر، ریشه استقلال مدرن را می‌توان به مکان رساند، ولی در شکل پست‌مدرن آن به مثابه امپراتوری، استقلال در نامکان وجود دارد. استقلال پست‌مدرن از سرزمین جدا شده است و به شکل ارتباطات و مجازی در آمده است. در نتیجه منظره امپراتوری در همه جا هست (ریترز، ۱۳۸۹: ۴۸۰). هارت و نگری، قدرت به وجود آورنده‌ی نامنی در جهان را امپراتوری می‌نامند و نیرویی که آن را به چالش می‌گیرد و سرنگون می‌سازد را انبوه خلق معرفی می‌کنند. امپراتوری نوعی زیست - قدرت مبتنی بر نظام کنترل است. ابزارهای سیاسی این نظام کنترلی، اقدام پلیسی، شکنجه و جنگ است که به نام امنیت و در جهت حفاظت از سرزمین‌های امپراتوری عمل می‌کنند. امنیتی که با اولویت یافتگی‌اش بر دفاع از مرزهای ملی فراتر می‌رود و گستره‌ی کشورها و دولت‌های دیگر را با نام ملت‌سازی در برمی‌گیرد. پروژه ملت‌سازی، فقط محدود به مرزهای خارجی نیست. اکنون وارد وضعیت جنگی دائمی شده‌ایم که جنگ نه تهدیدی علیه ساختار موجود قدرت و نه نیرویی بی‌ثبات‌کننده است بلکه بر عکس، سازوکاری فعال است که مدام نظم جهانی کنونی را به وجود می‌آورد و تقویت می‌کند (نگری و هارت، ۱۳۸۶).

نگری و هارت ساده‌اندیشی مدل زیربنای/روینا، که در آن کار زیربنا و ارزش‌ها فرعی تصور می‌شوند را نمی‌پذیرند. از نظر آنها این پنداره را باید فروپاشید. منطق سرمایه‌داری امروزه صرفاً به حدود کارخانه‌ها محدود نشده بلکه در عصر پسامدرن این منطق با گذر از پشت دیوار کارخانه‌ها وارد جامعه شده‌اند و تمام شئون آن را در بر گرفته‌اند. با اینحال نگری و هارت معتقدند که در عصر پسامدرن همچنان امکان مقاومت در برابر نیروی‌های سرمایه‌داری وجود دارد. سوژه همان طور که فوکو اشاره کرده بود، به گونه‌ای همزمان، محصولی تولیدشده و در عین حال امری تولیدکننده

است. این دو بر خلاف بسیاری از اندیشمندان پسامدرن، سوژه را از سطح تحلیل حذف نمی‌کنند بلکه سوژه را موتور مولد رهایی از نظام سرمایه‌داری می‌دانند (کالینیکوس، ۱۳۹۸).

### ۱-۳- پسامدرنیزاسیون؛ اطلاعاتی شدن جامعه و حاکمیت امپراتوریایی

به نظر هارت و نگری، عموماً توالی پارادایم‌های اقتصادی از قرون وسطا به این سو در سه بخش مجزا قرار می‌گیرد و هر یک با بخش مسلط اقتصاد تعریف می‌شود: پارادایم نخست این است که کشاورزی و استخراج مواد خام در اقتصاد نقش مسلط را داشته است. در پارادایم دوم، صنعت و تولید کالاهای دیرپای موقعیت ممتازی دارد. در پارادایم سوم و جدیدتر، ارائه خدمات و سازماندهی اطلاعات در قلب تولید اقتصادی جای دارد، اما این به آن معنا نیست که تولید صنعتی متوقف می‌شود. تولید صنعتی حتی در فرادست‌ترین مناطق جهان نیز همچنان باقی می‌ماند. انقلاب اطلاعاتی با بازتعریف و شکوفا ساختن فرآیندهای تولید کارخانه‌ای، حوزه صنعت را دستخوش دگرگونی خواهد ساخت. دستورالعمل‌های مدیریتی لازم‌الاجرای جدید، تولید کارخانه‌ای را یک حرفه خدماتی تلقی می‌کند و تمایز میان تولید کارخانه‌ای و خدمات از میان برداشته می‌شود. درست همانطور که در فرآیند مدرنیزاسیون، تمام تولید به سمت صنعتی شدن گرایش یافت، از طریق فرایند پسامدرنیزاسیون نیز تمام جریان تولید به سمت تولید خدمات و اطلاعاتی شدن پیش می‌رود (نگری و هارت، ۱۳۹۷: ۲۹۳-۲۸۷).

نخستین پیامد جغرافیایی عبور از اقتصاد صنعتی به اقتصاد اطلاعاتی، تمرکززدایی و سرزمین‌زدایی فزاینده از تولید است. شبکه به منزله مدل سازمانی تولید، جایگزین خط مونتاژ شده و شکل‌های مشارکت و ارتباط، در هر مکان تولیدی و درون هر جایگاه تولید دگرگون می‌شود. کارگرانی که در فرآیندی واحد همکاری می‌کنند، می‌توانند از مکان‌های دور، به طور موثر با هم ارتباط داشته باشند و مشارکت کنند. گرایش به سرزمین‌زدایی تولید، در فرایندهای کار غیرمادی که شامل دستکاری دانش و اطلاعات است، بسیار برجسته‌تر است. کارگران حتی می‌توانند در خانه بمانند و وارد شبکه شوند. کار ناظر به تولید اطلاعاتی بر مشارکت انتزاعی مبتنی است. این مرکزگرایی در کنترل هم اتفاق می‌افتد و تکنولوژی‌های اطلاعاتی، با وسعت بیشتری نظارت بر کارگران را از نقطه‌ای مرکزی و دور ممکن می‌سازند. حاکمیت مدرن بر حسب یک سرزمین واقعی

یا تحلیلی است اما در امپراتوری، این شیوه حاکمیت به پایان رسیده و به فضایی سیال و ژله‌گون تبدیل شده است (نگری و هارت، ۱۳۹۷).

اگرچه امپراتوری ممکن است در پایان دادن به استعمار و امپریالیسم نقش‌آفرینی کرده باشد، اما مناسبات قدرت خاص خویش را مبتنی بر بهره‌کشی پدید می‌آورد. این مناسبات از بسیاری جهات سبانه‌تر از آن چیزی است که برانداخته است. پایان دیالکتیک مدرنیته به معنای پایان دیالکتیک بهره‌کشی نیست. خطوط جغرافیایی و نژادی سرکوب و بهره‌کشی که در طول دوران استعمار و امپریالیست تثبیت شده بود، از بسیاری جهات زایل نشده بلکه به طور تصاعدی افزایش یافته است (نگری و هارت، ۱۳۹۷). امپراتوری فاقد مرزهای جغرافیایی یا زمینی است. همچنین می‌توان آن را فاقد مرزهای زمانی دانست، به این معنا که در صدد است تاریخ را موقتاً متوقف کند و موجودیت خود را تا ابد حفظ کند. همچنین می‌توان آن را فاقد حد پایین‌تر دانست، به این معنی که می‌خواهد در اعماق جهان اجتماعی بسط و گسترش یابد. منظور این است که نه تنها می‌خواهد مبانی جهان اجتماعی را کنترل کند، بلکه پیشتر رفته و تلاش می‌کند تا از این قدرت زیستی برای کنترل جمعیت و سرشت انسانی استفاده کند؛ یعنی هم مغزهای مردم و هم بدن‌های آنها را کنترل کند. بنابراین امپراتوری بسیار جاه‌طلب‌تر از امپریالیسم است و در صدد کنترل تمامیت حیات و اساسی‌ترین سطوح آن است (ریترز، ۱۳۸۹: ۴۸۱).

از نظر هارت و نگری، زمان پرولتاریا به پایان رسیده است. آنها که از دیدگاه مارکسی کار می‌کنند، باید نیرویی مخالف را مطرح کنند. در واقع، آنها در این خصوص ناامید نمی‌شوند و آن گروه مخالف را عوام می‌نامند. عوام مردمی در سرتاسر جهان‌اند که امپراتوری را به شیوه‌های گوناگون، از جمله با کارشان، حفظ می‌کنند. عوام همچنین امپراتوری را، با پذیرش ایدئولوژی فرهنگ مصرف و مصرف کردن انواعی از عرضه‌های آن حفظ می‌کنند. آنها می‌توانند از طریق آفرینش مستقل یک ضدامپراتوری، امپراتوری را سرنگون سازند. ضدامپراتوری نیز مانند امپراتوری، پدیده‌ای جهانی است که پیش‌شرطی برای رهایی جهانی عوام است. یعنی انقلاب اجتماعی با سرزمین‌زدایی می‌تواند برای نخستین بار، در سطح جهانی روی دهد (ریترز، ۱۳۸۹: ۴۸۳).

اندیشه حاکمیت به منزله یک قدرت پهناور در شبکه‌ها، بر محور لولایی می‌گردد که قاعده جمهوری دموکراتیک را به ایده امپراتوری پیوند می‌دهد. امپراتوری را تنها می‌توان یک جمهوری

جهانی دانست؛ شبکه قدرت‌ها و ضدقدرت‌هایی که به صورت یک ساختمان وسیع و بی در و پیکر ساختاربندی شده‌اند. این گسترش امپراتوریایی، نه نیازی به امپریالیسم دارد و نه نیازی به ارگانیزم‌های دولتی‌ای که برای تسخیر، تاراج، کشتار، استعمار و بردگی طراحی شده‌اند. برخلاف چنین امپریالیسم‌هایی، امپراتوری مدل قدرت شبکه‌ای را توسعه داده و استحکام می‌بخشد. مشخصه اساسی حاکمیت امپراتوریایی این است که همواره از فضایی باز برخوردار است. حاکمیت مدرنی که در اروپا از قرن شانزدهم به این سو پدید آمد، فضا را مسدود و بسته در نظر می‌گرفت و مرزهایش همواره با ابزارهای حکومتی نگهبانی می‌شد. حاکمیت مدرن دقیقاً بر محدودیت متکی است. به عکس، در مفهوم پسامدرن امپراتوریایی، منطق نظم‌آفرین قدرت، همواره نوسازی می‌شود و به طور مستمر به گستردگی نظر داشته و آن را بازتولید می‌کند (نگری و هارت، ۱۳۹۷: ۲۴۴-۲۴۳).

هارت و نگری آنچه را که گاهی دیدگاه جهانی‌کنندگان مضاعف نامیده می‌شود، می‌پذیرند. جهانی شدن اقتصادی که دولت-ملت را به ابزار صرف سرمایه جهانی تبدیل می‌کند. این فرایند منجر به فشارهایی می‌گردد که پیگیری سیاست‌های اجتماعی، مالی و پولی را در سطح ملی تضعیف کرده است. همچنین منجر به نیاز شرکت‌ها به رقابت بین‌المللی شده و از طرف دیگر، رقابت بین‌المللی باعث تقویت و استحکام جهانی شدن شده است. محرکه اصلی استفاده از فناوری‌های نوین، جهانی شدن و فشارهای بین‌المللی برای رقابت و از همه مهمتر کسب سود بیشتر و افزایش مزیت اقتصادی از این روند بوده است (کالینیکوس، ۲۰۰۱: ۱۱).

نیروی محرکه اساسی بین‌المللی شدن، فعالیت شرکت‌های فراملی است که شامل بین‌المللی شدن بازارها، منابع مالی، فعالیت‌های تحقیق و توسعه و مدیریت است. نگری و هارت در خصوص کمپانی‌های فراملی معتقدند که آنان مستقیماً قلمروها و جمعیت‌ها را شکل می‌دهند و مستقیماً نیروی کار را در بازارهای گوناگون توزیع می‌کنند، منابع را تخصیص می‌دهند و از لحاظ سلسله مراتبی بخش‌های گوناگون تولید جهانی را سازمان می‌دهند. در واقع، جهانی شدن پیوند بین شرکت‌ها، ساختارهای تولیدی آنها، توزیع ارزش افزوده و سرزمین‌های اصلی آنها را تضعیف کرده است (کالینیکوس، ۱۳۹۸: ۸). به نظر نگری و هارت مفهوم نظم بین‌المللی‌ای که مدرنیته اروپایی، حداقل از زمان صلح ستفالیامدام عرضه و باز عرضه کرده است، امروز دچار بحران است. این

بحران یکی از موتورهای بوده که به طور مستمر امپراتوری را تحت فشار قرار داده است (کالینیکوس، ۲۰۰۱: ۳۸).

در نظر آنها امپراتوری مبدع جامعه انضباطی و کنترل شده است. از نظر نگری، در عصر امپراتوری تنها انبوه خلق<sup>۱</sup> با مشی شورشگری خود می تواند یک دگرگونی رادیکال در نظام سرمایه داری ایجاد کند. به این ترتیب در نظر نگری انبوه خلق سوژه طبقاتی دوران سرمایه داری نولیبرال معاصر که شامل کارگران یقه آبی و سفید، مشاغل صنعتی، خدماتی و خانگی، کارگران آزاد، بیکاران، مشاغل اقتصاد زیرزمینی، زنان خانه دار، کارگران جنسی، زندانیان و غیره هستند، می شود. برای درک انبوه خلق باید در سطح مفهومی آن را از دیگر مفاهیم مربوط به سوژه های اجتماعی، مثل مردم، توده ها و طبقه کارگر متمایز کرد. چرا که انبوه خلق از تفاوت های درونی فراوانی تشکیل شده که هرگز نمی توان آنها را به وحدت و هویت واحدی تقلیل داد (نگری و هارت، ۱۳۸۶).

هارت و نگری از جنبه های مهم با نئولیبرال ها هم عقیده اند؛ عصر حاضر، عصری است جدید و نظم جهانی که در آن کشورهای رقیب به دنبال دست یابی به سلطه امپریالیستی اند، معرف وضع حاضر نیست. بین المللی شدن بازار اقتصادی، امپریالیسم را به پدیده ای کهنه و منسوخ بدل کرده است. اصل راهنمای نظم جهانی عبارت است از جریان آزاد کالاها، انسان ها، پول و افکار میان مرزهای ملی. به تدریج کشورها راه هایی برای پرهیز از کشورگشایی ها و جنگ های امپریالیستی می یابند. اما آنها با این اعتقاد نئولیبرال ها مخالفند که نیروهای بازار به تنهایی عامل به حرکت درآمدن جهانی شدن اند و نظم جهانی مبتنی بر مبادله و حرکت آزادانه انسان ها و افکار است بلکه جهانی شدن را نوع جدیدی از حاکمیت و نظم سیاسی و اجتماعی می دانند (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۵۰). بر خلاف عصر امپریالیسم که به وضوح کشورهای مسلط وجود دارند، در وضعیت امپراتوری هیچ قدرت مرکزی و هیچ کشور مسلط و نیروی اجتماعی کنترل کننده ای وجود ندارد. امپراتوری می تواند به شبکه جهانی اینترنت متصل باشد، نوعی شبکه متشکل از قدرت های متعدد که منتشر و پراکنده اند نه متمرکز.

هارت و نگری فاقد خوش‌بینی نئولیبرال‌ها و تقدیرگرایی چپی‌ها هستند. چشم این دو اندیشمند به روی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که جزئی از نظم کنونی جهانی است، بسته نیست. به همان میزان که امپراتوری در استثمار و قوم‌کشی نقش دارد، با حقوق بشر و آزادی‌ها و جنبش‌های دموکراتیک نیز در ارتباط است. نامتمرکز بودن این نظم، سیالیت و پدیده‌های متکثر آن و جنبش‌های اجتماعی بین‌المللی که نظم جاری جهان را تشکیل می‌دهند، ایجاد تغییرات مثبت را ممکن می‌سازند. این دو با امیدواری به آینده می‌نگرند اما متأسفانه با ابهام، درباره جایگزین‌های ممکن یا ضدامپراتوری سخن می‌گویند و تمامی صورت‌های مقابله با امپراتوری را قابل دفاع نمی‌دانند. آنها طرفدار اعتراض‌ها و جنبش‌هایی هستند که به مسائل اجتماعی در سطح جهانی می‌پردازند تا از این طریق به پیشبرد تمرکززدایی و دموکراتیک کردن کمک کنند (سیدمن، ۱۳۹۳: ۳۵۱).

بنابراین، اگرچه مسلم است هارت و نگری منتقد جهانی شدن، خواه امپریالیسم سرمایه‌داری مدرن و خواه امپراتوری پست مدرن هستند، اما قوایی آرمانشهری در جهانی شدن می‌بینند. مسئله جهانی شدن نیست، بلکه در عوض شکلی است که جهانی شدن در امپریالیسم یا امپراتوری به خود می‌گیرد. این دیدگاه هارت و نگری را از پست‌مدرنیست‌ها و پست‌مارکسیست‌هایی که گرایش به متمرکز شدن روی امری محلی و مشکلات و امکانات موجود در آن دارند، متمایز می‌کند (ریتزر، ۱۳۸۹: ۴۸۴).

اگرچه هارت و نگری ضدامپراتوری را پیش‌بینی می‌کنند، اما مانند مارکس در قضیه کمونیسم، هیچ طرح و نقشه‌ای برای چگونگی رسیدن به آن ارائه نمی‌دهند. از آنجا که امپراتوری در حال از دست دادن توانایی‌اش بر کنترل عوام است، احتمال ایجاد ضد امپراتوری هرچه بیشتر می‌شود. بنابراین، امپراتوری باید تلاش‌هایش را مضاعف کند و این کار باعث بسیج عوام می‌شود و ضدامپراتوری را محتمل‌تر می‌سازد. هارت و نگری، به منزله دو پست‌مدرنیست، تمرکز بر عامل را از نوعی که در نظریه مارکسی یافت می‌شود، رد می‌کنند، مخصوصاً مرکزیتی را که نظریه مارکسی به عامل انقلابی پرولتاریایی می‌دهد که از استثمار سرمایه‌داری آگاه است. در عوض، کانون توجه آنها بر کنش‌های جمعی غیرعاملانه عوام از قبیل ترک خدمت، مهاجرت و خانه‌به‌دوشی است (ریتزر، ۱۳۸۹).

در امپراتوری بهره‌کشی از بین نمی‌رود بلکه اساساً در پیوند با ارتباط و مشارکت بازتعریف می‌شود. در نتیجه، مقاومت در برابر سلطه، دائماً در امپراتوری سر برمی‌آورد. سوژکتیویته کاملاً در

مبادله و زبان فرو رفته است، اما بدان معنا نیست که اکنون صلح جو شده باشد. بحران و سقوط، نه به چیزی خارج از امپراتوری، بلکه به درونی ترین چیز اشاره دارد. امپراتوری، در مقایسه با رژیم‌های مدرن قدرت، پتانسیل وسیع‌تری برای انقلاب ایجاد می‌کند. زیرا در کنار ماشین سلطه، یک بدیل را نیز ارائه می‌کند: خیل استشارشدگان و انبوه خلقی که مستقیماً در برابر امپراتوری می‌ایستند (نگری و هارت، ۱۳۹۷: ۵۳۳-۵۲۱). جنگ‌های پسامدرنیستی نیز جنگ‌هایی هستند که در جهت جسم‌زدایی سربازان حرکت می‌کنند. زیرا سربازان امپراتوری فقط مأمور کشتن جمعیت‌های تحت اشغال نیستند. آنان همچنین مأمور القاء قواعد فرهنگی، حقوقی، سیاسی و امنیتی زندگی به دشمنانی هستند که باید پروژه ملت‌سازی را در موردشان به اجرا درآورد. بنابراین بدن این سربازان باید به هر قیمتی حفظ شود. اما آن روی سکه حفاظت از بدن، در جسم‌زدایی از جنگ و انهدام بدن از طریق بمب‌گذاری‌های انتحاری است. یکی دیگر از ویژگی‌های جنگ‌های پسامدرنیستی، شبکه‌ای شدن آنهاست؛ هرچند دشمن شبکه‌ای، سابقه‌ای دیرینه دارد. مثل ساختار چریکی تمامی مبارزات انقلابی و یا شبکه کمونیستی در طی جنگ سرد که به بروز پارانوای مک‌کارتیسم در ایالات متحده منجر شد (نگری و هارت، ۱۳۸۶). جنگ عادلانه در امپراتوری دیگر نه مفهومی تدافعی، بلکه فی‌الذمه موجه است. جنگ خلیج فارس اولین نمونه برای عرضه معرفت‌شناسی جدید جنگ عادلانه بود. نظم نیز به منزله صلح مطلق نیست. امپراتوری باید دائماً از ستیزه به سوی صلح حرکت کند تا درحکم پلیس بازتولید شود. پلیس لزوماً تمایل به رؤیت‌پذیری ندارد، هرچند در موقع اضطرار، از آن پرهیز نمی‌کند. مدل امپراتوریایی اقتدار، بر اساس دو عامل، یعنی حکومت حقوقی از طریق استثناء و صف‌بندی نیروی پلیسی، تعریف می‌شود. آن چه مهم است وضعیت استثنایی پایداری نیست که سازمان‌های فراملی به واسطه‌اش در هر امری مداخله می‌کنند، بلکه وضعیت استثنایی پایداری است که با توسل به ارزش‌های ذاتی عدالت توجیه می‌شود (تروننتی، ۱۳۹۱).

### ۲-۳- قدرت در اندیشه هارت و نگری

هارت و نگری قدرت را به دو نوع سازنده و برساخته تقسیم می‌کنند و معتقدند قدرت سازنده بنیان قدرت برساخته است. حامل و عامل قدرت سازنده، انبوه خلق است ولی در عین حال و بعد از ایجاد آن، این قدرت برساخته است که قدرت سازنده را توجیه می‌کند. کلیه نهادها و قراردادهای

1- Tronetti, M.

با نهاد قدرت بر ساخته و حاکم پیوند دارند. در این حالت قدرت سازنده نیز از این پس تحت حاکمیت آن در می‌آید.

نگری به سنت حقوقی‌ای اشاره دارد که استنباطش آن است که قدرت سازنده، یک تأسیس را انتظام بخشیده و سپس در مقابل آن قرار می‌گیرد، پس خود فقط به واسطه قدرت بر ساخته توضیح‌پذیر خواهد بود. در این سنت، که در نظریه حقوق عمومی آلمانی سده نوزدهم قوام یافت، قدرت بر ساخته به آنچه باید بشود و قدرت سازنده به آنچه هست، مربوط هستند. دومی بنیان اولی است، ولی در پیوندی علی که بلافاصله گسیخته شده و در نتیجه سیستم بر ساخته حقوقی خودبسند، متظاهر می‌شود. نکته مناقشه برانگیزی که از سوی نگری مطرح می‌شود، این است که قدرت بر ساخته خود امکان‌گذر به فراسویش را فراهم می‌آورد. پیشتر مکان‌هایی انضباطی و گسسته همچون خانواده، مدرسه و زندان، زایش و زوال سوژکتیویته را به واسطه تمایز امر درونی و بیرونی محقق می‌ساختند، اما امپراتوری بیرون ندارد. (ایرانی فرد، ۱۳۹۴: ۱۶-۱۳).

مفهوم قدرت در چارچوب فلسفی- سیاسی نگری، ماهیت دیالکتیکی دارد، بدین معنی که امپراتوری قلمرو حاکمیت به مثابه قدرت بر ساخته است که به واسطه کنش‌ها و مقاومت‌هایی ساخته شده که در طول ادوار مختلف در زمینه مدرنیته و عمدتاً در خطوط مبارزات طبقاتی یک بلوک مقاومت را شکل داده بودند. اینکه چرا فرجام عمل این بلوک قدرت، نهایتاً بازتولید حاکمیت بوده، نتیجه شکل عمودی و طبقاتی و به عبارتی استعلایی مقاومت‌های طبقاتی و توده‌ای بوده است. امپراتوری پسامدرنی که در دهه ۱۹۷۰ آغاز و به ویژه پس از دهه ۱۹۹۰ رؤیت‌پذیر شد، بستری مناسب برای تغییر شکل مبارزه به شیوه درونی بود و نهایتاً تحقق خواسته نیروهای مقاومت است (ترونتی، ۱۳۹۱). به عبارت دیگر، برای نگری امپراتوری هم مانند دولت مدرن، حاصل مقاومت و مبارزه کارگری و توده‌ای است و نه تقدیری که از سوی نیروهای رؤیت‌ناپذیر تحمیل شده باشد. نگری می‌خواهد بگوید که امپراتوری نه لزوماً یک تهدید بلکه یک فرصت‌رهایی است. رهایی مزبور به واسطه پیوند بلوک مقاومت هر روزه با مقولات متحول کار، تولید زیستی- سیاسی و سوژکتیویته انبوه خلق قابل فرض است.

مقصود هارت و نگری از تأکید بر زیستی- سیاسی شدن تولید و تلاش برای رؤیت‌پذیری ابعاد مغفول مانده مقوله کار، این است که نشان دهد جهانی شدن ضرورتاً یک فرایند یأس‌آور و

متأثر از تحرک شرکت‌های فراملی نیست. سوپژکتیویته هنوز از طریق کنش‌های سوژه و در روند تولید رخ می‌دهد، اما در چارچوب تولید زیستی - سیاسی که مکان تولید دگرگون شده و حصارهای پیشین میان نهادها از بین رفته و بیرون و درون غیرقابل تشخیص‌اند، مقاومت در درون ساخته می‌شود (ترونٹی، ۱۳۹۱). در این جا، نقش نیروهای کار زیستی - سیاسی برجسته است. این نیروها ذیل نام انبوه خلق، حامل قدرتی هستند که مورد توجه هارت و نگری است. امپراتوری برخلاف امپریالیسم هیچ مرکز قدرت سرزمینی را بنا نمی‌نهد و بر مرزها و سرحدات ثابتی مبتنی نیست بلکه دستگاه حاکم مرکززدایی و قلمروزدایی شده‌ای است که به تدریج تمام قلمرو جهانی را به درون قدرت‌های باز و در حال گسترش خود می‌کشد. امپراتوری ملک هیچ دولت خاصی نیست. حاکمیت شکل نوینی یافته و مرکب از مجموعه‌ای از ارگانسیم‌های ملی و فراملی شده و تحت یک منطق واحد فرمانروایی اداره می‌شوند. امپراتوری مبدع جامعه انضباطی و کنترل‌شده است (کالینیکوس، ۱۳۹۸).

امپراطوری تعاملات انسانی را تنظیم می‌کند و مستقیماً بر طبیعت آدمی حکمرانی می‌کند. در دنیای معاصر، مناسبات بهره‌کشی سرمایه‌دارانه به همه جا گسترش می‌یابد و محدود به کارخانه نبوده و تمامی قلمروی اجتماعی را اشغال می‌کند. مناسبات اجتماعی، مناسبات تولیدی را شکل داده و هرگونه حضور خارج از مناسبات میان تولید اجتماعی و تولید اقتصادی را غیرممکن می‌سازد. ابژه بهره‌کشی دیگر شامل فعالیت‌های تولیدی خاصی نیست، بلکه ظرفیت‌های جهان‌شمول برای تولید کردن است. فعالیت‌های اجتماعی انتزاعی، ابژه بهره‌کشی و سلطه بوده که فعالیت نامکان و البته پر قدرت است (ترونٹی، ۱۳۹۱).

#### ۴- بررسی تطبیقی

بر اساس تقسیم‌بندی نگری و هارت، پیوند جهانی ملل در دوره‌های مدرنیسم و پست‌مدرنیسم امتداد دارد و همواره با مرکزیت و استعمار کشورهای قدرتمند هسته‌ای همراه است. این استعمار در دوران پست‌مدرنیسم، توسط کشوری خاص در بخشی از جهان اتفاق نمی‌افتد. بلکه در دست کشورهای قرار می‌گیرد که بیشترین توانمندی‌ها را در ارتباطات الکترونیک داشته و از این طریق بر سایر کشورها حکمرانی می‌کنند. در دنیای پست‌مدرن بنیان‌های استعمار از حوزه اقتصادی به

فرهنگی تغییر می‌یابد. صاحبان صنایع ارتباطی از طریق امپریالیسم فرهنگی و تولید فرهنگ مجاز واقعی به استعمارگری و مهیا ساختن زمینه‌های نفوذ در همه جهان می‌پردازند.

امپراتوری مورد نظر هارت و نگری در امتداد نظام اقتصاد جهانی والرشتاین قرار می‌گیرد. والرشتاین معتقد است نظام جهانی که در قرن ۱۶ شکل گرفت، وارد دوران بحران شده و با آنکه طی ۴۰۰ سال گذشته در حل بحران‌ها موفق بوده است، ولی در حال حاضر تغییراتی در زیرساخت‌های آن ایجاد شده که زمینه جایگزینی آن را با نظامی دیگر مهیا می‌کند. از دهه ۱۹۷۰ که امپراطوری آغاز به شکل‌گیری نمود، یکی از جایگزین‌های مفروض نظام جهانی است. والرشتاین سلطه اقتصادی کشورهای هسته‌ای در مرکز نظام جهانی و استعمار اقتصادی را بنیان روابط استعماری بین کشورهای جهان می‌داند. در حالیکه که در دوران پست‌مدرن که از مشخصه‌های آن رشد جوامع فراصنعتی مبتنی بر شبکه‌های ارتباطی قوی است، این استعمار به بعد فرهنگی تغییر یافته و قدرت‌های استعماری از طریق نفوذ فرهنگی در جوامع دیگر، زمینه بهره‌برداری‌های اقتصادی و نظامی و سایر جنبه‌ها را در این جوامع برای خود فراهم می‌کنند. کشورهای قدرتمند در تکنولوژی‌های مدرن ارتباطات الکترونیک، بر شبکه‌های ارتباطی جهان تسلط داشته و از این طریق سلطه خود را به نامکان می‌کشانند. این امر نتیجه عبور از اقتصاد صنعتی مدرن به اقتصاد اطلاعاتی فرامدرن است. گسترش فراگیر صنایع و بازارهای الکترونیک جهانی زمینه‌های استعمار همه‌جانبه را برای قطب‌های فرامکان فراهم می‌نماید.

در بخش تولید اقتصادی نیز جلوه‌های این نامکانی مشاهده می‌شود. سطوح مختلف نیروی کار دیگر مجبور به حضور در مکانی خاص برای انجام وظایف نیستند بلکه به دور از صنعتی که برای آن کار می‌کنند و حتی در خانه‌های خود، وظایفشان را انجام می‌دهند و از طریق شبکه‌های کامپیوتری و تکنولوژی‌های اطلاعاتی تحت کنترل مرکز خود قرار دارند. در واقع در جهان معاصر استعمار و اشغال فیزیکی کشورها، به امپریالیسم گسترده‌ای تبدیل شده است که در آن قدرت‌های امپراتوری به جهان سلطه و کنترل همه‌جانبه اعمال می‌کنند و در جهت کسب مقاصد سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بر مناطق مختلف جهان سیطره دارند. در عصر امپراتوریایی قلمرو درون و بیرون از مرکز و پیرامون معنا ندارند و شبکه‌های ارتباطی باعث تعامل سیال مناطق مختلف

جهان شده‌اند و آنکه بیشترین قدرت را در ایجاد و کنترل این شبکه‌ها ایفا می‌کند، بیشترین بهره‌کشی را نیز از منابع مختلف آن می‌کند.

قلمروهایی درون و بیرون و رابطه میان آنها، به شیوه‌های مختلف در گفتمان‌های متعدد مدرن پیکره‌بندی شده است. در عبور از مدرن به پسامدرن، و از امپریالیسم به امپراطوری، تمایز بسیار اندکی میان درون و بیرون وجود دارد. این دگرگونی به ویژه بر اساس مفهوم حاکمیت مورد توجه قرار می‌گیرد. حاکمیت مدرن، عموماً بر حسب یک سرزمین واقعی یا تخیلی و ارتباط آن سرزمین با بیرون آن تصویر شده بود. در جهان امپراتوریایی، این دیالکتیک حاکمیت نظم مدنی و نظم طبیعی دیگر به پایان رسیده است. بازی اندازه‌ها و شدت‌ها، چندتبارگی و ساخته‌شدگی، جایگزین دیالکتیک مدرن درون و بیرون شده است و دیگر هیچ بیرونی وجود ندارد. فضای حاکمیت امپراتوریایی، سیال است (نگری و هارت، ۱۳۹۷).

این شیوه استعمار در دوران پست‌مدرن امپراتوریایی به جهت بهره‌مندی از ابزارهای مدرن سلطه‌گری و نظارت بر مستعمرات، از سرکوبگری و بهره‌کشی به مراتب بالاتری نسبت به دوران مدرن و نظام اقتصادی جهانی مورد نظر والرشتاین، برخوردار است. بنابراین استعمار و امپریالیسم به شیوه‌ای دیگر و گسترده‌تر رخ می‌نمایند و جهان شاهد چهره‌ای دیگر از آن است. استعمارگری توسط قدرت‌های مجازی و در نامکان‌ها اتفاق می‌افتد نه توسط مراکز قدرتمند به نام کشورهای هسته‌ای. همانگونه که پیشتر بیان شد این شیوه استعمار پست‌مدرن در امپراتوری، ادامه استعمار مدرن در نظام جهانی است.

والرشتاین در بررسی بحران‌ها و جنبش‌هایی که در بسیاری از جوامع مستمراتی در دوران معاصر بر علیه نظام جهانی اتفاق می‌افتاد و همچنین پیش‌بینی آینده و نتیجه این بحران‌ها در ادامه روند نظام اقتصاد جهانی، همواره اعلام می‌کرد که این نظام به پایان خود رسیده است. وی بر اساس دیدگاه مارکسی معتقد است بسیاری از این جنبش‌ها خواهان برقراری نظامی عادلانه‌تر و شاید سوسیالیستی در جهان می‌باشند ولی در عین حال معتقد بود پیش‌بینی آینده و جایگزین این نظام آسان نیست. به نظر می‌رسد ویژگی فزون‌خواهی کشورهای قدرتمند هژمونیک به حدی است که همواره به دنبال راه‌های جدید بهره‌کشی از منابع جهان، جهت دستیابی به مقاصد توسعه‌طلبانه خود هستند. استعمار امپراتوریایی راهی برای گشایش همه‌جانبه و دستیابی و دست‌درازی به همه

ملل و در بسیاری از مواقع با عاملیت خود این ملت‌ها است. این عاملیت همان عوام مورد اشاره هارت و نگری است که آن را جایگزین پرولتاریا می‌دانند. عوام با شیوه‌های مختلف از جمله پذیرش شیوه تولید و ایدئولوژی مصرف امپراتوری آن را حفظ می‌کنند، ولی در عین حال می‌توانند حاکمیتی دیگر را جایگزین آن نمایند.

بر خلاف والرشتاین که نظام جهانی را محدود به دوره‌ای خاص و زمانی مشخص می‌دانست، از نظر هارت و نگری امپراتوری فاقد مرزهای مکانی و زمانی است و در پی آن است که همواره باقی بماند. امپراتوری در تلاش است تا کلیه سطوح حیات جوامع انسانی را تحت سلطه خود در آورد. «حاکمیت مدرنی که در اروپا از قرن شانزدهم به این سو پدید آمد، فضا را مسدود و بسته در نظر می‌گرفت و مرزهای همواره با ابزارهای حکومتی نگهبانی می‌شد. برعکس، در مفهوم پسامدرن امپراتوریایی، منطق نظم‌آفرین قدرت، همواره نوسازی می‌شود و به طور مستمر به گستردگی نظر داشته و آن را بازتولید می‌کند» (نگری و هارت، ۱۳۹۷: ۲۴۴).

والرشتاین یک نوع روابط نابرابر مبتنی بر بهره‌کشی را در سطحی بسیار وسیع و در بین کشورهای جهان مطرح می‌نماید که در آن کشورهای ثروتمند با بهره‌مندی و تصاحب منابع کشورهای پیرامون و بعضاً نیمه پیرامونی، به استعمار آنها می‌پردازند. این بهره‌کشی و استعمار در امپراطوری همچنان ادامه می‌یابد و تنها شکل آن تغییر می‌یابد. روابط استعماری در روابط اقتصادی بین کشورها در دوران نظام اقتصاد جهانی به روابط نابرابر در ارتباطات و شبکه‌های ارتباطی جوامع و سطوحی بیشتر فرهنگی تغییر می‌یابد. نوع استعمار و بهره‌کشی در امپراطوری به مراتب پیچیده‌تر و همه جانبه‌تر از نظام جهانی است. بهره‌کشی در امپراتوری و بحران‌های پسامدرنیته در جهت جسم‌زدایی بیشتر و القاء قواعد فرهنگی، حقوقی، سیاسی و امنیتی زندگی به دشمنانی است که قدرت‌های استعماری درصندند پروژه ملت‌سازی را در موردشان به اجرا درآورند.

جنبش‌ها بر علیه این روابط نابرابر در دوران نظام جهانی و امپراتوری به وقوع می‌پیوندند. با این تفاوت که در نظام جهانی، مبارزات بیشتر مبتنی بر ملی‌گرایی بود. بنابراین کمتر بر علیه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که در واقع عامل اصلی این استعمار است، رخ می‌داد. بهره‌کشی در امپراتوری ادامه می‌یابد در نتیجه، مقاومت نیز در برابر این سلطه‌گری، دائماً ایجاد می‌شود. در دوران امپراتوری «سویژکنیویته کاملاً در مبادله و زبان فرو رفته است، اما بدان معنا نیست که اکنون صلح‌جو شده باشد.

توسعه تکنولوژیک که قائم بر عمومی شدن مناسبات ارتباطی تولید است، موتور بحران است» (نگری و هارت، ۱۳۹۷). در امپراتوری انبوه خلق که نیروهای اصلی این جنبش‌ها هستند در ابتدا حامل قدرت سازنده‌ای است که به کمک آن قدرت حاکم بر خود و جهان را بر ساخت می‌نماید اما در ادامه خود تحت سیطره قدرت بر ساخته قرار می‌گیرد و به همین دلیل جهت‌رهایی دست به مبارزه می‌زند. به نظر هارت و نگری انبوه خلق مبارز که شامل کارگران سرمایه‌داری نوین است، همان سوژه طبقاتی مبارز دوران سرمایه‌داری نولیبرال مبارز را تشکیل می‌دهند. این انبوه خلق همان عوام جهانی با تفاوت‌های درونی بسیارند که هرگز به یک هویت واحد قابل تقلیل نیست.

### ۵ نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از مطالعه تطبیقی، نظریه نظام جهانی و امپراتوری به عنوان دو چارچوب مهم در تحلیل استعمار و روابط نابرابر نشان می‌دهد که جهان معاصر را نمی‌توان مجموعه‌ای از جوامع مستقل دانست، بلکه شبکه‌ای پیچیده از روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که در آن قدرت‌های مسلط، موقعیت هژمونیک خود را از طریق بهره‌کشی و بازتولید نابرابری تثبیت می‌کنند. جهان همواره درگیر روابط نابرابر و استعماری است و برخی از ملل، سایرین را تحت سیطره خود درآورده و از آنها بهره‌کشی می‌کنند. ولی شکل استعمار در دوره‌های مختلف و همراه با رشد و توسعه جوامع تغییر یافته و از شیوه‌های ملموس و فیزیکی به اشکال سیال و پیچیده‌تر بدل می‌شود. استعمار و امپریالیسم صرفاً پدیده‌های تاریخی نیستند، بلکه همچنان در قالب‌های نوین بازتولید می‌شوند. درک این واقعیت، جامعه بشری را قادر می‌سازد تا با آگاهی بیشتر نسبت به سازوکارهای سلطه، مسیرهای تازه‌ای برای عدالت، برابری و زیست بهتر در جهان به‌هم‌پیوسته امروز بیابد. والرشتاین با تمرکز بر تقسیم کار جهانی و جایگاه متفاوت کشورها در مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون، نشان می‌دهد که نابرابری ساختاری ویژگی پایدار نظام سرمایه‌داری جهانی است. هارت و نگری با طرح مفهوم امپراتوری بر این باورند که در عصر جهانی شدن، قدرت دیگر صرفاً در دولت-ملت‌ها متمرکز نیست، بلکه در شبکه‌ای فراملی و نامکان‌ها توزیع شده است. نقطه اتصال این دو نظریه در تأکید بر روابط نامتقارن و وابستگی متقابل کشورهاست، اما تفاوت اصلی آنها در

سطح تحلیل و نوع نگاه به آینده نظام جهانی است: والرشتاین پایان نظام سرمایه‌داری را محتمل می‌داند، در حالی که هارت و نگری ظهور شکل جدیدی از قدرت امپراتوری را برجسته می‌کنند. این تطبیق نشان می‌دهد که فهم استعمار و امپریالیسم تنها در چارچوب روابط جهانی امکان‌پذیر است و تحلیل‌های محدود به سطح ملی نمی‌توانند واقعیت‌های پیچیده جهان امروز را توضیح دهند. نتایج این مطالعه می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های کلان، طراحی راهبردهای توسعه و حتی در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی به کار گرفته شود. زیرا شناخت سازوکارهای سلطه و مقاومت، شرط لازم برای دستیابی به موقعیت بهتر در نظام جهانی است. همچنین این بررسی به ما یادآوری می‌کند که آینده روابط بین‌الملل نه در جدایی کشورها، بلکه در تعاملات و مبارزات جهانی رقم خواهد خورد.

مهمترین نکات کلیدی و راهبردی مقاله شامل موارد زیر است:

- ۱- شناخت ساختار نابرابر جهانی: نظریه نظام جهانی والرشتاین نشان می‌دهد که تقسیم کار جهانی و جایگاه کشورها در مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون، نابرابری ساختاری را بازتولید می‌کند. سیاست‌گذاران باید این واقعیت را در طراحی راهبردهای توسعه و تعاملات بین‌المللی لحاظ کنند.
- ۲- درک شکل‌های نوین قدرت: نظریه امپراتوری هارت و نگری هشدار می‌دهد که قدرت دیگر صرفاً در دولت-ملت‌ها متمرکز نیست، بلکه در شبکه‌های فراملی و نامکان‌ها توزیع شده است. این امر ضرورت توجه به نهادهای فراملی، شرکت‌های چندملیتی و جریان‌های فرهنگی جهانی را برجسته می‌سازد.
- ۳- کاربرد در سیاست‌گذاری کلان: تحلیل روابط جهانی باید مبنای تصمیم‌گیری در حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست باشد. کشورها برای کاهش آسیب‌پذیری باید راهبردهای متنوعی در برابر سلطه اقتصادی و فرهنگی قدرت‌های هژمونیک طراحی کنند.
- ۴- اهمیت جنبش‌های اجتماعی و مقاومت جهانی: هر دو نظریه بر نقش جنبش‌های ضد سیستمی و مقاومت‌های اجتماعی در تغییر نظم جهانی تأکید دارند. حمایت از جنبش‌های عدالت‌خواه و شبکه‌های همکاری بین‌المللی می‌تواند مسیرهای تازه‌ای برای برابری جهانی بگشاید.
- ۵- چشم‌انداز آینده: این دو دیدگاه، سناریوهای متفاوتی برای آینده روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند که باید در سیاست‌گذاری و پژوهش‌های آینده مدنظر قرار گیرد.



## فهرست منابع

- آب‌نیک، حسن (۱۳۹۸). نسبت جهانی شدن و عدالت در اندیشه سیاسی آنتونی گیدنز و امانوئل والرشتاین، پژوهش سیاست نظری، ۱۳(۲۵)، ۱۸۱-۲۰۳.
- ایرانی فرد، محمود (۱۳۹۴). نظریه سیاسی رادیکال در بستر سرمایه‌داری متاخر: قدرت سازنده در اندیشه آنتونیو نگری، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۷(۱)، ۱۴۳-۱۷۴.
- ترونتی، ماریو؛ نگری، آنتونیو؛ ویرنو، پائولو؛ دلوز، ژیل؛ لاتزاراتو، موریتزیو (۱۳۹۱). انقلاب را به خاطر می‌آورید؟، ترجمه ایمان گنجی و کیوان مهتدی، تهران: انتشارات روزبهان.
- جونز، اندرو (۱۳۹۱). نظریه‌پردازان بزرگ جهانی شدن، ترجمه هامایاک آودیس‌یانس و مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات چشمه.
- دلوز، ژیل؛ نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۵). بازگشت به آینده، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر گام نو.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۹). مبانی نظریه جامعه‌شناسی کلاسیک و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر ثالث.
- رودومتف، ویکتور؛ براتسون، رونالد (۱۳۸۰). جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و بررسی تطبیقی تمدن‌ها، ترجمه نبی سنبلی، فرهنگ و دیپلماسی، ۱(۲ و ۳)، ۱۹۷-۲۳۲.
- ساعی، احمد (۱۳۸۸). نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی: موافقان و منتقدان، مطالعات سیاسی، ۲(۵)، ۱-۲۵.
- سیدمن، استیومن (۱۳۹۳). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- کالینیکوس، الکس؛ هارمن، کریس (۱۳۹۸). نگری: امپراتوری، مبارزه طبقاتی و جنبش خود به خودی، ترجمه فاتح رضایی، تهران: نشر ژرف.
- کالینیکوس، آکس (۲۰۰۱). محدودیت‌های نظریه و عمل اتونومیسیت‌ها، ترجمه رامین جوان، بازیابی شده در تاریخ (۱۳۹۹/۱۱/۰۱)، وب سایت تحلیلی نقد تریبون چپ <https://lefttribune.com>
- کسلر، دیرک (۱۳۹۸). نظریه‌های روز جامعه‌شناسی از آیزنشتات تا پسامدرن‌ها، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: انتشارات آگه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵). نظریه نظام جهانی: توانمندی‌ها و محدودیت‌های یک دیدگاه رادیکال، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۷۱(۰)، ۲۵۳-۲۷۶.
- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۶). انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.

- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۸). کار دیونیسوس: نقدی بر ساخت حقوقی دولت مدرن و پسامدرن، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر نی.
- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۹۷). امپراتوری: تبارشناسی جهانی شدن، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- ودیعہ، ساسان؛ کشانی سعید؛ رجبلو، جعفر (۱۳۹۶). نظریه نظام جهانی در اندیشه و آرای والر شتاین، پژوهش اجتماعی، ۹ (۳۷)، ۴۹-۶۹.

- Negri, Antonio (2009). The Italian Difference, Cosmos and History: The Journal of Natural and Social Philosophy, 5 (1), 8 – 15.
- Wallerstein, Immanuel (2014). Antisystemic Movements, Yesterday and Today, American Sociological Association, 2 (20), 158-172.
- Wallerstein, Immanuel (2010). A world-system perspective on the social sciences, The British Journal of Sociology, 61, 167 – 176.